

با ما تماس
iranianfederation@gmail.com

نشریه ی رادیکال - شماره ۴

شورای دانشجویان و جوانان چپ ایران توسط

شماره را در لینک زیر بخوانید کلیه مقالات این

<http://www.peykeiran.com/userfiles/file/Radical%204.pdf>



سراغاز

(جایگاه آموزش در ایران)

رحیمی برناک جوان / پژمان

نهاد آموزش در جامعه‌ی ایران مانند سایر عرصه‌های فرهنگی و اجتماعی نقش ویژه و مهمی را در تحکیم جهان بینی حاکم بر جامعه دارد. مهم‌ترین نقش این نهاد، پرورش میلیون‌ها دانش‌آموز و دانش‌جو بر اساس ایده‌تولوژی حاکم و تربیت نیرو برای حفظ ساخت اجتماعی موجود است. آموزش و پرورش در ایران به‌طور مستقیم با ساختار سیاسی کشور مرتبط شده و ایده‌های آن را به اجرا می‌گذارد ولی از طرفی هر روز آشتی‌ناپذیری خود و تضاد خود را با این ایده‌ها در سطوح مختلف نشان می‌دهد. شاهد این مدعا این است که از زمان آغاز به کار مدارس امروزی در ایران و در دوره‌های مختلف شاهد نقش انکارناپذیر فعالین این عرصه - از دانش‌آموز گرفته تا اساتید - در مبارزات و رهبری آن‌ها بوده‌ایم. بنابراین بررسی این نهاد را با همین گسترده‌گی باید در نظر گرفت.

نظام آموزش و پرورش نوین ایران از کودکستان‌ها، دبستان‌ها، مدارس راهنمایی، دبیرستان‌ها، دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی تشکیل شده است. مقدمات ایجاد این نظام، از زمان تأسیس دارالفنون، در سال ۱۲۲۸ شمسی و با تأسیس وزارت علوم فراهم شد و بعد از انقلاب مشروطیت به تدریج سازمان و تشکیل یافت. پس از آن شاهد گشایش مدارس ویژه توسط مسیونرهای مذهبی بودیم که عمدتاً در تقابل با مکتب‌خانه‌ها قرار داشت، و این روند در دوران رضاشاه ادامه داشت تا گشایش دانشگاه تهران در سال ۱۳۱۳ که دوره‌ی جدیدی را در آموزش شاهد بودیم. در دوره‌ی محمدرضا شاه تلاش بسیاری شد تا نهاد آموزش به‌صورت مدرن درآمد و تا حدی متناسب با تحولاتی شود که در عرصه‌ی اقتصادی داخلی و در سطح جهانی رخ داد. این مورد مستلزم این بود که نهاد آموزش تا حد زیادی از سیطره‌ی روحانیت و به‌طور کلی مذهب خارج شود. با همه‌ی مخالفتی که از سوی روحانیت شیعه شد اما در نهایت رژیم پهلوی توانست دانشگاه‌ها و مدارس مدرن را در ایران مستقر سازد. اما نتیجه‌ی این عمل دوگانه بود یعنی نیروی متخصص و جدید برای ساخت سیاسی- اقتصادی جدید تربیت می‌شد در حالی که قدرت سیاسی دیکتاتوری شاه را نیز با چالش روبه‌رو کرد. دانشجویان مهم‌ترین مخالفان رژیم شاه بودند و رژیم پهلوی با تناقض بزرگی روبه‌رو شد. شاه هم می‌خواست فیکور دولت مدرن و غربی را حفظ کند و هم نمی‌توانست مخالفت سیاسی را تحمل کند بنابراین هر نوع صدای مخالف را سرکوب می‌کرد و دانشجویان از مهم‌ترین افشاری بودند که مورد سرکوب قرار گرفتند. در نهایت مبارزات دانشجویان در همراهی با مبارزات کارگران از مهم‌ترین عواملی بودند که سرنگونی رژیم شاه را موجب شدند. باید خاطر نشان کرد که سازمان‌های سیاسی آن دوره - سازمان‌های علنی مانند ملی‌ها و مذهبی‌ها و زیرزمینی مانند کمونیست‌ها و مجاهدین - بیشترین کادرها و اعضای خود را از میان دانشجویان و دانش‌آموزان جذب کردند و در کوران انقلاب هرکدام شاخه‌های دانش‌آموزی و دانشجویی داشتند.

مقوله‌ی آموزش بعد از انقلاب ۱۳۵۷ دچار تغییرات عمیقی شد. بعد از تغییر رژیم سیاسی ایران در سال ۱۳۵۷ روحانیت با استفاده از فضای مذهبی ایران و همچنین با کمک غیر مستقیم نهادهای سیاسی و امنیتی غربی توانست قدرت را به دست آورد و همه‌ی رقبای سیاسی خود را از میان برداشت. هزاران مخالف خود را اعدام کرد و بسیاری را شکنجه و زندانی کرد. روحانیت فهمیده بود که باید دانشگاه‌ها و مدارس و کلاً نهاد آموزش را تحت کنترل خود در بیاورد و همچنین کارخانه‌ها را کنترل کند تا همچون رژیم شاه ضربه‌ای از این دو ناحیه نخورد. در کارخانه‌ها انجمن‌های اسلامی کار را تشکیل داد تا جنبش کارگری را کنترل کند و در دانشگاه‌ها دفتر تحکیم حوزه و دانشگاه (انجمن‌های اسلامی) را شکل داد تا جنبش دانشجویی را کاملاً به نفع خودش کنترل کند. دوسال همه‌ی دانشگاه‌ها را تعطیل کرد و به تصفیه‌ی اساتید دانشگاه و دانشجویان مخالف خود و تغییر دروس آموزشی پرداخت که از آن با عنوان "انقلاب فرهنگی اسلامی" یاد می‌شود که در واقع هجوم ضدانقلاب به آرمان‌های قیام ۵۷ و نهادی بود که کادرهای انقلابی از آن در می‌آمدند. تفکیک جنسیتی در سطح جامعه به‌طور گسترده در مؤسسات آموزشی اجرا شد و به کمک تصویب قوانین بر اساس شرع اسلام و "همت بالا" پاسداران تلاش شد، که زنان و دختران را از عرصه‌ی مبارزاتی، آموزشی و کلاً فضای عمومی جامعه کنار بگذارند و فتوای شرعی روحانیون نیز به این سرکوب گسترده‌ی جنسیتی مشروعیت می‌داد. رژیم با این اعمال و برپایی جنگ مستقیم با مردم توانست سکوت و خفقان را بر جامعه حاکم کند.

تا سال ۱۹۹۱ ایران درگیر جنگ با عراق بود و در طول این سال‌ها حکومت ایران فضای آموزشی را مانند پادگان‌ها و خیابان‌ها کاملاً تحت کنترل خود داشت و علاوه بر این که مواد درسی دینی و مذهبی را اجباری کرد تقریباً همه‌ی دروس غیر مذهبی را از دستور کار دانشگاه‌ها خارج کرد. مثلاً گرسی مردم‌شناسی (انسان‌شناسی) حذف شد و رشته‌های علوم اجتماعی و علوم سیاسی کاملاً سانسور و بی‌محتوا شدند. دروس علوم انسانی در مدارس کاملاً سانسور شدند و به جای مواد درسی مذهبی جایگزین شد. نوحه و قرآن خوانی در مدارس و دانشگاه‌ها اجباری شد و ترمز از آن مجازات در پی داشت. جامعه ایده‌تولوژیزه می‌شد و نهاد آموزش باید نسل متفاوتی از نسل ۵۷ تحویل جامعه می‌داد. باید سربازان امام و زینبی‌ها تربیت می‌شدند! شعارهای مذهبی جبهه‌ها در صفوف صبح‌گاهی، دروس ایده‌تولوژیک مذهبی سه‌چهار بار در هفته، نماز جماعت، سخنرانی روحانیون در تمام مدارس و دانشگاه‌ها، تابلوها و نقاشی‌های دیواری با مضامین مذهبی، کنترل شدید نوع و رنگ پوشش دختران و جداسازی‌های گسترده‌ی جنسیتی، گزینش ایده‌تولوژیک معلمان و اساتید، ایجاد و تقویت بسیج‌ها و انجمن‌های اسلامی و حراست و ... نهاد آموزش را بدون کم‌ترین فاصله‌ای در ارتباط با اندیشه‌های حاکم بر جامعه قرار داد. این رویدادها درست در زمان نخست‌وزیری موسوی و به ابتکار عمل، شراکت و پیش‌تازی بسیاری از رهبران سبز در حکومت اسلامی انجام گرفت.

بعد از آتش‌بس میان ایران و عراق و پایان جنگ، ایران از بانک جهانی وام گرفت و بدین ترتیب برنامه‌های اقتصادی بانک جهانی را به اجرا گذاشت و دولت ایران مجری طرح‌های خصوصی‌سازی و نئولیبرالیستی نهادهای مالی جهانی شد. اقتصاد ایران دچار تحول بزرگی شد که به دنبال آن کارگران مورد شدیدترین استثمارها و بیکارشدن‌ها قرار گرفتند. همزمان با این اتفاقات مدارس خصوصی تاسیس شد و بسیاری از کمک‌های دولتی به مدارس حذف شدند. نام مدارس غیرانتفاعی هر روز بیشتر در میان مردم جا می‌افتاد. استانداردهای آموزش در ایران روز به روز عقب‌نشینی می‌کرد و مردمی که درآمد نسبتاً بهتری داشتند برای آموزش بهتر فرزندان خود، آنان را به مدارس خصوصی فرستادند. قشر تحتانی جامعه اما از دسترسی به حداقل‌های آموزشی محروم و محروم‌تر می‌شد. ماهیت مدارس خصوصی جدید این بود که بخش‌هایی از کارمندان قدیمی آموزش و پرورش که سابقه‌ی همکاری با رژیم را در دوران انقلاب و جنگ داشتند، همچنین صاحبان سرمایه که اصولاً اطلاعی در مسائل آموزشی نداشتند فرصت تاسیس مدارس خصوصی را یافتند. یکی از آسان‌ترین بخش‌ها برای سرمایه‌گذاری در ایران که ناب باقی مانده بود نهاد آموزش بود. در واقع آنان با حمایت دولت، بدون رعایت استانداردهای آموزشی و با هزینه‌ی تحمیلی به مردم تنها به صدور مدارک بی‌ارزش می‌پرداختند که با مناسبات مدرک‌گرا و البته گزینشی (به هیئت پارتی‌بازی و رشوه‌خواری و ...) بازار کار در ایران کاملاً منطبق بود. اما این کار بدون استثمار و حمله به حقوق اقتصادی و جایگاه اجتماعی معلمان از یک سو و خانواده‌ها از سوی دیگر ناممکن بود. تغییر در قوانین استخدامی، بازنشسته و بازخرید کردن اساتید قدیمی، به‌کار گرفتن معلمان جوان به صورت روزمزد، محدود کردن تعداد مدارس در نقاط دورافتاده و ایجاد مدارس بزرگ - به شکل پادگانی - در مراکز و غیره ... حمله‌ای بود که به کارمندان و معلمان شد. تعیین ورودی ثبت‌نام و بالا رفتن مداوم هزینه‌ی آغاز به تحصیل، کلاس‌های بسیار شلوغ، پایین آمدن شدید کیفیت آموزش و ... باری بود که بر دوش مردم افتاد. ترجمه‌ی این دو مورد یعنی کارگران و زحمت‌کشان مجبور بودند این شرایط را بپذیرند یا سقوط بیشتر خود و فرزندان‌شان را شاهد باشند. اقبال متوسط هم مجبور به جان‌کندن شبانه‌روزی شدند تا بتوانند هزینه‌های مدارس غیرانتفاعی و کلاس‌های تقویتی را بپردازند! جالب این‌جاست که در عرض کمتر از ۱۰ سال از شروع این طرح، شاهد جاری شدن این روند، در آموزش عالی و دانش‌گاه‌ها نیز بودیم. پدیده‌ی دانش‌گاه آزاد و هزینه‌های میلیونی آن در امروز، دقیقاً متناسب با این سیاست به پیش رفت و سرمایه‌بی‌رحمانه جامعه و سیستم آموزشی را درنوردید.

سیاست‌های اجتماعی این رژیم و جهت‌گیری‌های اقتصادی‌اش سال‌هاست که به شدت تقلا می‌کند تا خود را با عرصه‌ی جهانی هماهنگ سازد. ساختار مذهبی پیچیده حکومت و آموزش بسیار عقب‌مانده از یک سو و ورود و ادغام در نظام اقتصادی و آموزشی جهانی از سوی دیگر وارد فاز تازه‌ای شده است. علیرغم موارد مذکور و بسیاری موارد دیگر، حکومت ایران و سیستم اسلامی-نظامی آن موفق نشدند نسل حسینی-زینبی خود را تربیت کنند. با اینکه در تصویب و اجرای قوانین ارتجاعی خود موفق بودند اما نتیجه چیز دیگری از آب درآمد. بازم در شروع هر نارضایتی، در شرایط خفقان عمومی جامعه، در شرایط انفجار خشم مردم دانش‌جویان و دانش‌آموزان در صف اول مبارزه و به چالش کشیدن کل این نظام هستند. دوران دوم خرداد و خاتمی و مبارزات بعد از انتخابات سال ۱۳۸۸ شاهد این مدعا است. دقیقاً مبارزه‌ی طبقاتی در نهاد آموزش نیز دنبال می‌شود. فرزندان طبقات مختلف جامعه در همین نهاد در برابر سئوالات بزرگ پیش روی جامعه قرار دارند. بالا بردن سرسام‌آور هزینه‌ی تحصیل، بستن مراکز عمومی، باز کردن مدارس و دانش‌گاه‌ها و موسسات آموزشی خصوصی، پدیده‌ی کلاس‌های تقویتی و آماده‌سازی کنکور، پادگانی کردن فضای دانش‌گاه‌ها و برخی مدارس شهرهای بزرگ، تغییر مداوم محتوای دروس و ... نه تنها خشم فعالین این عرصه را کانالیزه نکرد بلکه شورشی بودن این بخش را بیش از پیش آشکار کرد. تدابیر رژیم در نهاد آموزش و پرورش و آموزش عالی هر روز به ضد خود تبدیل می‌شود. امروز در برابر دانش‌آموزان و دانش‌جویان سئوالات بزرگی مطرح است. سئوالاتی مانند این که:

این چه نظامی است که در آن از سویی، اقلیتی امکان این را دارند و از این امتیاز برخوردارند که درس بخوانند، متخصص و "نخبه" شوند، تبدیل به اندیش‌مند شوند و در سوی دیگر اکثریتی بزرگ بی‌سواد و کم‌سواد می‌مانند و باید راهی بخش بدنی - یدی سیستم تولید شوند؟ این چه نظامی است که طرح‌های تحقیقاتی و پژوهشی نهاد آموزش اگر در راستای برآورده کردن اهداف نظامی و ایده‌ئولوژی ارتجاعی آن باشد بودجه‌های کلان را به خود اختصاص می‌دهد؟ این چه نظامی است که در آن هنوز رابطه‌ی معلم و شاگرد رابطه‌ی مکتب‌خانه‌ای است؟ هنوز نشستن دختر و پسر در کنار هم را کنترل و ممنوع می‌کنند؟ هنوز نماز جماعت و نوحه‌خوانی در آن برپا می‌شود؟ مانند مراکز نظامی هر روز باید کنترل کارت و پوشش و حجاب و ... انجام شود؟ و سئوالاتی از این قبیل مانند سایر بخش‌های جامعه در این نهاد نیز پاسخ‌های مختلفی به این‌گونه سئوالات داده می‌شود. پاسخ‌هایی که در میان اقشار فرودست، کارگر و زحمت‌کش متفاوت است از پاسخ‌های اقشار مرفه و متفاوت از اقشار میانی؛ و در سوی دیگر متناسفانه همین عدم برخورداری از آموزش باعث شده است که در روندی پیچیده و برنامه‌ریزی‌شده هرروزه تعدادی از فرزندان طبقات زحمت‌کش جامعه برای جست‌وجوی عدالت اجتماعی به سمت حامیان دولت اسلامی که ادعای تو خالی برابری و عدالت اسلامی را نیز دارند، رانده شوند. اما شکاف میان حکومت و مردم و تضادهای این نهاد خاص به قدری عمیق شده که شرایط "اتحاد روشن‌ترین و مترقی‌ترین افراد را با اقشار تحتانی" فراهم می‌کند. درواقع تغییر این نهاد و رهایی از بساط سرمایه‌داری - در شکل مشخص حکومت ایران - در هم‌سویی با منافع تحتانی‌ترین بخش‌های جامعه و این نهاد است. افق مبارزاتی این اتحاد برای رهایی از چنگال سیستم، بسیار فراتر از کم کردن هزینه‌ها و ارائه‌ی خدمات محدودی به اقشار فرودست و آزادی پوشش و روابط جنسیتی در اقشار دیگر است. این چیزی است که جمهوری اسلامی و شرکای جهانی-اش برای استمرار و تحکیم استثمار، دائماً برجسته می‌کنند. **افق مبارزاتی ما که به چین مبارزه‌ای باور و اهتمام داریم متفاوت است.** ما در نهاد آموزشی مطلوب‌مان، به نقد و افشای دروغ‌ها و تحریف‌های نظام آموزشی سرمایه‌داری در مورد روابط کالایی انسان‌ها، فرودستی زنان و ملل مختلف در ایران و جهان می‌پردازیم. آموزش بر اساس هر نگاه مذهبی و ایده‌آلیستی را به چالش می‌کشیم. افکار و روابط مردسالارانه‌ای که توجیه-گر ستم بر زن بوده‌اند، افکار ارتجاعی مبلغ ستمگری بر ملل دیگر که منادی شوونیسم ملی بوده‌اند، تحقیر بر

مبنای شغل و طبقه‌ی اجتماعی را مورد پرورش قرار می‌دهیم. در نظام آموزشی مطلوب ما، اصول ماتریالیسم و انترناسیونالیسم راهنمای دانش‌آموزان و دانش‌جویان خواهد بود. حمله به اتوریته‌های مذهبی و ملی و ارتجاعی که موجبات استثمار را فراهم کند و به بازتولید روابط سرمایه‌داری خدمت کند را در دستور کار خواهیم داریم. این‌ها آرزو نیست و برای تحقق آن‌ها باید ذهن‌ها و دست‌ها را به کار اندازیم. باید تولیدات فکری خود را به‌طور گسترده و با هدف تبلیغ این اصول به میان دانش‌آموزان، دانش‌جویان و خانواده‌های آن‌ها ببریم. ما باور داریم که در این راه تنها نیستیم. باور داریم که پتانسیل قوی و خشم فعالین عرصه‌ی آموزش و پرورش در پیوند با خشم و پتانسیل این عرصه در سایر کشورها بخش مهمی از مبارزه برای رسوایی و براندازی سرمایه‌داری را در دست دارد. ما پیوسته‌گی مبارزه‌مان را از ایران تا مصر و تونس و فلسطین، تا لندن و واشنگتن می‌بینیم. تصور تغییر در این نظام و نهاد آموزشی‌اش روز به روز مادی‌تر می‌شود و ما برای تحقق این تصور تلاش می‌کنیم.